

پیام اکبر گنجی به مراسم بزرگداشت سیمین بهبهانی



به نام حق

خدمت مادران بزرگوار ایرانی غربت نشین

با سلام و آرزوی شادکامی و بهروزی



به گفته عیسی مسیح، «حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» (انجیل یوحنا، باب هشتم، آیه ۳۲). اما کدام حقیقت ما را آزاد خواهد کرد؟ رهایی از چنگال ایدئولوژی (یعنی شعور کاذب) با کدام حقیقت ممکن خواهد شد؟ حضرت خداوندگار مولانا جلال الدین، معتقد بود که انبیا برای آزاد کردن آدمیان آمده‌اند.

چون به آزادی نبوت هادی است / مومنان را ز انبیا آزادی است
ای گروه مومنان شادی کنید / همچو سرو و سوسن آزادی کنید

اگر کسی گمان برد جامعه و نظام سیاسی با نشستن و بازی با مفاهیمی نظیر آزادی، جامعه مدنی، تساهل، رواداری، حقوق بشر، سکولاریسم و تفکیک عرصه عمومی از عرصه خصوصی دموکرات خواهد شد، آب در هاون می‌کوبد. حقوق بشر برای حفاظت از کرامت انسانی و اصل خودگردانی (autonomy) انسان‌هاست. اما به صرف گفتن و نوشتن درباره مفاهیم کرامت و خودگردانی، انسان‌ها صاحب کرامت و خود گردان نمی‌شوند. آزادی بیان بر مبنای حق سخنگو در ابراز دیدگاه‌هایش، حق شنونده در شنیدن آن دیدگاه‌ها و خیر جمعی یک جامعه آزاد توجیه می‌شود. اما به صرف نوشتن درباره حق آزادی بیان و مبانی توجیه‌کننده آن، جامعه از حق آزادی بیان برخوردار نمی‌شود. باور بدون عمل، باور نیست. نمی‌توان مدعی باور به ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی شد، اما برای تحقق آن‌ها قدمی به پیش برداشت. باید در نظام اخلاقی- ارزشی‌مان جایگاه ویژه‌ای برای شجاعت، عشق و محبت باز کنیم. شجاعت اخلاقاً درخور احترام است، چون پذیرش خطر، بدون انگیزه خودخواهی است. نوعی از خودگذشتگی ناشی از بی‌اعتنایی، بی‌طمعی، و از من خود فاصله گرفتن است. تمام فضائل اخلاقی، بی‌دوراندیشی، نابینا یا دیوانه وار خواهند بود، ولی بی‌شجاعت، پوچ و ترسو. آدمی، بی‌دوراندیشی، نمی‌داند چگونه با بی‌عدالتی پیکار کند، ولی بی‌شجاعت نمی‌تواند به آن بپردازد. فیلسوفان برای اندیشیدن نیاز به شجاعت دارند. اما خود اندیشه لزوماً در کسی ایجاد شجاعت نمی‌کند. بی‌دلیل نبود که کانت پیام روشنگری را بیرون آمدن از طفولیت و صغارت می‌دانست و فرمان می‌داد: شجاعت دانستن داشته باش. برای اندیشیدن به شجاعت نیاز است. وقتی متفکری با پیامدها و لوازم منطقی مدعای مدلی روبرو شد، ممکن است پیامدها به لحاظ نظری و عملی برای او ناپذیرفتنی و هراس‌آور باشند، اما اندیشمند باید شجاعانه با مساله روبرو شود و مدعی مدلی را تا نهایت منطقی‌اش دنبال کند. ممکن است پیامدهای منطقی یک مدعی مستدل، زیر پای ما را خالی کند، ارتباط ما را با سنت و گذشته‌مان قطع نماید، تمام جهانی را که در آن زندگی می‌کردیم، فرو بپاشاند و ویران کند، بدون آنکه تکیه‌گاه جدیدی برایمان مهیا سازد. روشنفکر و متفکر حقیقت‌طلب، شجاعانه به لوازم عملی نظرش تن می‌دهد تا حقیقت او را آزاد کند و، در عین حال، هیچ‌گاه عقیده خود را دگرگون ناپذیر و حق مطلق نمی‌داند و مانند کسانی نیست که خود شیفتگی و خود پرستی خود را در لباس تقدس، عقیده جلوه می‌دهند و نمی‌دانند که اگر باید موجودی را پرستید، آن موجود فقط خداست، لاغیر. و عقیده خدا نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند بجای ما ببیند، بجای ما رنج ببرد، بجای ما پیکار کند. شجاعت عقلانی، که امتناع از تسلیم ترس شدن در اندیشه و امتناع از گردن نهادن به چیز دیگری جز حقیقت است، اینک به شدت مورد نیاز ما است.

دموکراسی و حقوق بشر به عاملان جسور و شجاع نیاز دارد. به افرادی که به ارزشهای دموکراتیک باور دارند و باور خود را از طریق پیکار و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی نمایان می‌سازند. روشن است که شجاعت عملی، بدون بصیرت نظری، راهگشا نخواهد بود. مساله و مشکل روشنفکر آوانگارد پیش از انقلاب، فقر فلسفه و نپرداختن به تأملات نظری بود. مطالعه و نظورری به نام «فلسفه بورژوایی» و «انتزاعیات سرمایه‌داری» به طور مطلق نفی و طرد می‌شد. همه چیز به «عمل» (Pratic) و «مبارزه» فروکاسته می‌شد. مقاومت و شجاعت اگر متکی بر نظریه‌ای انسانی-دمکراتیک نباشد، استبدادی را جایگزین استبدادی دیگر می‌کند. انقلاب ۵۷، محصول گفتمان غرب‌ستیز (ضدامپریالیستی)، آزادی‌ستیز، دمکراسی‌ستیز، بازگشت به خویشتن (خویشتن اسلامی، خویشتن آسیایی، خویشتن پرولتاریا در جامعه بی‌طبقه کمونیستی)، ایدئولوژیک، یوتوپایی و انقلابی دهه پنجاه بود. آن انقلاب را به هیچ وجه نباید خروج از مسیر تلقی کرد. تروتسکی با نوشتن کتاب انقلابی که به آن خیانت شد گمان می‌کرد استالین به آرمانهای انقلاب بلشویکی خیانت کرده است. اما هیچ کس به انقلاب روسیه خیانت نکرد آنچه پیش آمد تحقق دقیق ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم - لنینیسم بود. انقلاب کل‌گرایانه ایدئولوژیک کلاسیک، خطای بزرگ برگشت ناپذیر است. انقلاب، دموکراسی ساز و آزادی آفرین نیست. از این رو، به هیچ وجه به انقلاب ۵۷ خیانت نشد. انقلاب تجسم عینی گفتمان دهه پنجاه بود. تجربه انقلاب ۵۷ همگان را بدین جا راهبری کرد که بدون اندیشه و خردمندی نمی‌توانیم از صغارت عبور کنیم و بزرگسال و دمکرات شویم.

طی دو دهه اول انقلاب، رفته رفته از گفتمان دهه پنجاه عبور کردیم و گفتمان جدیدی را شکل دادیم. گفتمان جدید، در تعارض کامل با گفتمان پیشین، مدرن، آزادی خواه، دموکراتیک، غیر ایدئولوژیک، غیر یوتوپایی، حقوق بشری و اصلاح طلبانه است. اما چرا روشنفکران با این گفتمان جدید هم نتوانستند گام بزرگی در راه دموکراتیزه کردن نظام سیاسی بردارند و شور و امید، به یاس، سرخوردگی و انزوا تبدیل شد؟ مشکل و مساله روشنفکر برج عاج نشین دهه هشتاد، فرار از عمل، نفی مبارزه و مقاومت و سرگرم شدن به فلسفه و مفهوم‌اندیشی است. گمان می‌رود که تمام مسائل و مشکلات با فلسفه حل و رفع خواهند شد. سنت متافیزیک صدرانی و عرفان محی‌الدین عربی، به حد کافی ما را از دنیا و حیات اجتماعی دور کرده‌اند. دیگر چه نیازی به هایدگر و نیچه و کارل اشمیت است که فلسفه‌شان برای ما جنبه عملی-رهایی بخش ندارد. (همه فلسفه‌ها باید آزادانه در عرصه عمومی مطرح شوند، اما همه فلسفه‌ها رهایی بخش و حقیقت طلب نیستند و آدمی را از ظلمت و تاریک‌اندیشی نجات نمی‌دهند). اندیشه ورزی، نه تنها حق ماست، بلکه قاطعا و موکدا وظیفه ماست. اما در این میان، تاکید من بر دو نکته است: ۱) اندیشه ورزی شرط لازم بهروزی ماست، نه شرط کافی. برای تامین شرط کافی، عمل به مقتضای اندیشه، اجتناب ناپذیر است. ۲) از میان اقیانوس بی‌کران امکان‌های اندیشه ورزی، اخلاق و انسان دوستی حکم می‌کند که به اندیشه ورزی‌هایی بپردازیم که فقط جنبه نظری ندارند، بلکه دیر یا زود به مرحله عمل راه می‌یابند و می‌توانند در بهبود وضع و حال آدمیان موثر افتند. فلسفه تحلیلی کانت هم به تنهایی نمی‌تواند ما را به دموکراسی و آزادی و حقوق بشر برساند. برای بنا کردن یک نظام دموکراتیک نه تنها به علوم اجتماعی تجربی نیاز داریم، بلکه به عمل، به ایستادگی، به حرکت، به کار و کوشش، به آرمان، به شجاعت و نافرمانی مدنی هم به شدت نیازمندیم. روشنفکر برج عاج نشین برای فرار از مسوولیت اجتماعی، از ترفند مغالطه استفاده می‌کند. می‌گوید: دموکراسی و آزادی و حقوق بشر، مساله و مشکل مردم ایران زمین نیست، مساله مردم، نان و آب و لباس و مسکن است. می‌گوید: پیش شرط‌های معرفتی و اجتماعی دموکراسی در ایران وجود ندارد. می‌گوید: تا یکصد سال دیگر هم ایران دموکرات نخواهد شد. می‌گوید: مردم حاضر نیستند برای دموکراسی مبارزه کنند و هزینه پرداخت کنند، پس چرا روشنفکر باید بار مردم را بر دوش کشد و به جای آن‌ها متحمل هزینه شود. می‌گوید: دوران مدرن، دوران تفکیک نقش‌ها و تقسیم کار اجتماعی است. روشنفکر، فعال سیاسی - حزبی نیست، کار او تولید فکر و ابداع نظریه است.

با اینکه تمام این مدعیات قابل مناقشه اند و جای چون و چرای فراوان دارند، فرض کنیم که تمام آن مدعیات صادق باشند؛ پرسش این است: چگونه می‌توان از این مقدمات، سکوت در مقابل کژی‌ها، بی‌عدالتی، نقض حقوق بشر و ظلم و بیداد را استنتاج کرد؟ اگر تمام مردم یک کشور، مستبد و نظام سیاسی شان خود کامه باشد، آیا روشنفکران هم باید با تبعیت از مردم، مستبد و طرفدار نظام خود کامه شوند؟ در هر وضع و حالی، مثلا شرایط فاشیستی، روشنفکر اگر تنهای تنها هم باشد، باز هم باید در مقابل کژی‌ها بایستد و به نقض حقوق بشر، شجاعانه بتازد. اگر روشنفکر فقط در مقام دفاع از حقوق خود باشد، باز هم باید در مقابل نظام سلطانی بایستد؛ چرا که وقتی روشنفکران به دلیل دگر اندیشی و دگر باشی، سلاخی می‌شوند، فردا نوبت روشنفکر برج عاج

نشین است که در واقع به دلیل دگراندیشی، اما در ظاهر به بهانه های واهی، بازداشت و زندانی شود. اگر روزی که اولین فرد بازداشت و زندانی شد ما اعتراض میکردیم، اگر روزی که اولین نفر ترور شد ما می ایستادیم، اگر روزی که اولین مخالف سیاسی اعدام شد ما مقاومت می کردیم؛ اینک نوبت من روشنفکر برج عاج نشین نمی شد که بازداشت، زندانی یا ترور شوم.

شجاعت، این کیمیای عالم روشنفکری و اصلاح گری، به شجاعت کانتی، یعنی شجاعت در دانستن، نیز محدود نمی شود. شجاعت اسپینوزایی نیز لازم است و آن شجاعت غلبه بر هر عیب و نقص اخلاقی و روانی در خودمان است، چه رسد به شجاعت تبلیغی که از ما می خواهد که دل به دریا بزنیم و خود را چنان که هستیم ببینیم و بپذیریم و انکار نکنیم. آیا روشنفکر امروزین به این شجاعت تبلیغی نیز سخت نیازمند نیست؟ آیا روشنفکر وظیفه ندارد که به تعبیر یونگ، نیمه تاریک وجود خود را نیز بپذیرد و آیا بخش عظیمی از این نیمه تاریک، گذشته خود روشنفکر نیست؟ کدام روشنفکر است که در گذشته خود نقاط کمابیش تاریک نادانی، خطا، بدکاری و کم کاری نبیند؟ و کدام روشنفکر است که نداند بخش چشمگیری از نکبت و ادباری که جامعه او را در بر گرفته است فرآورده همان نادانی، خطا و بدکاری و کم کاری خود او است؟ چرا روشنفکر این همه به مردم بدبین و بدگمان باشد و به خود خوش بین و خوش گمان؟

خانم سیمین بهبهانی یکی از شیرزنان ایران زمین است که طی سالهای گذشته در صف اول جنبش آزادی خواهی ایران زمین قرار داشته است. در این راه دشنام ها شنید و مضروب شد. نامردمی ها دید و بلندنظرانه مدارا کرد. بهبهانی با شعر خود می تواند نسلی را به حرکت درآورد اما کار او فقط به شعر و ادبیات محدود نمی شود. او، هرگاه حقوق شهروندی پایمال می شود، فعالانه و شجاعانه به دفاع از مظلوم می پردازد. یک روز در مقابل بیمارستان حاضر می شود تا از پایمال شدن حقوق یک دگراندیش زندانی دفاع کند. روز دیگر در پارکی حاضر می شود تا به نابرابری شدید، باورنکردنی، دردآور و رنج آفرین زنان نسبت به مردان اعتراض کند و بگوید ما هم انسانیم و انسان از آن نظر که انسان است صاحب حق و کرامت است و هیچ رژیم، ایدئولوژی ای، مسلکی و فرهنگی نمی تواند و نباید انسان ها را با تقسیم بندی های واهی و کهن، نابرابر کند و نیاز به کرامت آن ها را نادیده بگیرد. روزی دیگر، در عرصه ای دیگر، به قتل دگراندیشان اعتراض می کند و با شعرهای خود خاطره ای آن ها را زنده نگه می دارد. او، جرات اندیشیدن دارد.

در اینجا مایلم از زاویه ای دیگر همین مساله را بررسی و به یک ویژگی ارجمند بانوی غزل ایران اشاره کنم که شاید در کنار زیبایی و عمق اشعار ایشان کمتر محل توجه بوده است. آنچه بهترین شاعره امروز ایران را برجستگی می بخشد، شهامت مدنی اوست. شهامت مدنی عنصری کمیاب در جامعه ایرانی است. موجب مباهات و سرفرازی است که بانویی در قلمرو ادبیات با قلم و قدم خود شهامت و مدنیت را به هموطنانش تذکار می دهد.

با همه تابوهای نفس گیر در اطراف زنان، خانم بهبهانی با بیان خلاق ترین عناصر عرصه خصوصی در شعر خود، نه فقط تابوشکنی می کند بلکه عرصه آزادی سلبی را برای دیگر ایرانیان به ارمغان می آورد. خلوت سرکوب شده ی وجدانهای طالب آزادی و ترسان از طلب حق خود، در عرصه خصوصی و عمومی، در سپهر شعر بهبهانی جسارتی رهایی بخش می یابد. تکتیری از خواسته ها و حاجت ها در فضای شعری بهبهانی، خواننده را در برابر تحمیل و اجبار ایدئولوژیک، در نادیده گرفتن عرصه خصوصی و بی رmq و یکسان سازی عرصه عمومی، بر می انگیزاند.

اما بانوی شعر و غزل تنها درس شهامت مدنی را با اشعارش نمی آموزاند. او شهروندی است که بدون تکلف و تعارف می توان از او شهروندی آموخت. رنج دفاع از حقوق دگراندیشان، زنان و روشنفکران با همه رنجوری و آزرده گی که بر بدن خسته و شکننده اش وارد می آید، تاب می آورد و حرمت آدمیان، و اخلاق حرمت آنان را به حکومتگران فراموشکار، با متانت و صبر تذکار می دهد و از رفتار مدنی برای بیداری آنان کوتاه نمی آید و حد نمی شناسد. شهامت شاعره بزرگ ایران توأم با مسئولیتی مدنی است. درك مسئولیت مدنی در ایران استبدادزده شهامت می خواهد و به حق آن را در تمایز با دیگر شهامت های كژ و كوژ باید شهامت مدنی نامید. شعر و فکر او، دانش و منش او چه در حیطه ادبیات و چه در حیطه اجتماع از همین يك وصف برخوردار است؛ مسئولیت حفظ حقوق و آبروی شهروندان به مثابه آدمیانی فی نفسه در خور احترام و غایت شمردن آن ها. شعر

خانم بهبهانی از دیدگاه نظریه ادبی اهمیت فراوانی دارد. نوآوری های ایشان در قلمرو غزل فارسی (که یکی از ادیبان مشهور کار ایشان را به کار نیما همانند کرده و گفته: بهبهانی نیمای غزل است) نشان میدهد که آن شهامت و نوع آوری که در عرصه تعهد اجتماعی از ایشان دیده ایم، در کار هنری و شاعرانه او هم آشکار و تأثیرگذار است. در گفتمان های متعهد اجتماعی همواره نگرانی « جدی بودن » ، « سختگیر بودن » و « اعتقاد راسخ داشتن » وجود دارد. اینها عناصر ضروری برای فعالیت سیاسی و اجتماعی اند اما ادبیات (و به ویژه شعر)، به این همه، جنبه انسانی، عاطفی و به یک معنا جنبه اخلاقی تازه ای می بخشد. زبان شعر است که نمایانگر هم دردهای انسانی و هم راه حل ها هستند. آنها نشان می دهند چه چیزها در کار فروپاشی و زوال اند و چه چیزها از دل این زوال بر می آید. شعر با آزادی انسان نسبت درونی و ژرف دارد.

آری همین ویژگی ارجمند و کمیاب است که بانوی گرامی شعر ایران را ممتاز می کند و به کلامش نفوذ و به رفتارش صداقت می بخشد و با همین نفوذ و صداقت همه ما را، و بیش از همه حکومتگران را، به آن دعوت می کند.

چه می توانیم گفت در وصف بانوی شعر و غزل فارسی که، اگر چه به عنوان هنرمند، در خدمت زیبایی است، اما اولاً: زیبایی (جمال) را در خدمت دو عنصر دیگر روانی والا، یعنی عنصر راستی (حقیقت) و نیکی (خیر)، در آورده است، و ثانیاً: هنرش فقط به کار زیبا نمودن، یعنی زیبا نشان دادن، هستی و زندگی نیست، بلکه در کار زیبا ساختن آن نیز هست. بسیاری هنرمندانی که جهان، هستی و زندگی را زیبا جلوه می دهند، این، به نوبه خود، کار بسیار ارجمندی است - اما کم اند آنان که، افزون بر آن، می کوشند تا آنجا که می توانند جهان، هستی و زندگی را زیبا بکنند و علاوه بر نمایش زیبایی، به آفرینش زیبایی نیز دست یازند. و بهبهانی یکی از این تبار هنرمندان است.

بهبهانی سبب يك مبارزه نابرابر با انواع کژی ها است که فقط با کرامت انسانی توانسته است پایدار بماند. او در این دوران پرتلاطم، علیرغم ابتلا به بیماری، همچنان سرو گونه، راست ایستاده و ارزش های والای انسانی را پاسداری می کند. تجلیل از او، بزرگداشت کرامت های انسانی، خصوصاً دگراندیشی و دگرپاشی، است. وجودش پاینده و مهرش افزون باد.

اکبر گنجی
۱۳۸۵/۲/۳۰